

برآورد راهبردی قدرت اقتصادی آمریکا

دکتر الله‌مراد سیف^۱

تاریخ دریافت: ۸۹/۸/۹

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۹/۱۶

فصلنامه آفاق امنیت/ دوره جدید - سال سوم / شماره هشتم - پاییز ۱۳۸۹

چکیده:

قدرت اقتصادی از مؤلفه‌های مهم و اثرگذار در قدرت ملی کشورهاست. دو جنبه مهم قدرت اقتصادی شامل قدرت مستقیم (یا آشکار) و قدرت غیرمستقیم (یا پنهان) می‌شود. از نظر قدرت مستقیم، آمریکا از توانایی‌ها و قابلیت‌های منحصر به فردی هم‌چون موقعیت جغرافیای طبیعی مستعد، صنایع متنوع و پیشرفته، منابع انرژی زیاد و متنوع و محیط اقتصادی باز همراه با بهره‌وری بالا برخوردار است. با این حال، عملکرد اقتصادی دوران اخیر آمریکا نقاط ضعف عمده‌ای دارد از جمله بدهی‌های سنگین ملی و کسری تراز تجاری حجیم که نتیجه آن تضعیف دلار آمریکا در آینده خواهد بود. اگرچه این کشور از فرصت‌های مهمی مانند برتری قدرت نظامی، داشتن مرکزیت تجارت جهانی و موقعیت هژمونی دلار آمریکا در ذخایر بین‌المللی بهره می‌برد، با تهدیدهایی همانند وجود رقبای قدرتمند اروپایی و آسیایی و خطر سقوط ارزش دلار و هژمونی آن و از دست دادن مرکزیت اقتصاد جهانی روبه‌روست. در پایان مقاله جمع‌بندی برآورد راهبردی قدرت اقتصادی آمریکا ارائه می‌شود.

واژگان کلیدی:

قدرت اقتصادی، هژمونی دلار، امنیت انرژی، کسری تراز تجاری، برآورد راهبردی، آمریکا

مقدمه

قدرت ملی را ظرفیت یک کشور در تعقیب اهداف راهبردی از طریق اقدامات موفقیت‌آمیز تعریف کرده‌اند و راهبرد نیز هنر و جوهر کاربرد قدرت ملی است. در تعریف منابع قدرت ملی و به تبع آن اندازه‌گیری قدرت ملی، نظریات متفاوتی وجود دارد، اما در تمام این نظریات به نقش عوامل اقتصادی در تعیین قدرت ملی اشاره شده است.

اندیشمندان تعاریف زیادی از قدرت ارائه کرده‌اند: اینکه «طرف الف به میزانی بر طرف ب قدرت دارد که می‌تواند ب را وادار به کاری کند که در وضع عادی انجام نمی‌دهد»؛ قدرت به مثابه «ایجاد آثار و نتایج مورد نظر»؛ ملاحظه کیفیت آثار خروجی در مفهوم قدرت و در نهایت، مدلی سه بعدی از قدرت که قرابت زیادی با مفهوم «قدرت نرم» پیدا کرده است. در ارتباط با اقتدار و قدرت، نظریه غالب آن است که هر گاه قدرت با مشروعیت همراه باشد، اقتدار وجود خواهد داشت.

قدرت خشونت، قدرت ثروت و قدرت دانش سه نوع اصلی قدرت به شمار می‌روند. با این حال، ارزیابی یا اندازه‌گیری قدرت کاری دشوار است. مهم‌ترین معیارها عبارت‌اند از: حوزه (موضوع) قدرت، دامنه قدرت، شدت قدرت، هزینه اعمال قدرت و توانایی قدرت.

قدرت ملی به عنوان عامل اصلی تعیین‌کننده اهداف ملی، راهبرد ملی و حتی منافع ملی، خود متأثر از عوامل داخلی و خارجی است. مأموریت اصلی قدرت ملی صیانت از منافع ملی و تحصیل اهداف ملی است. عوامل سازنده و تشکیل‌دهنده قدرت ملی شامل موارد زیر می‌شود: زیربناهای تولید (پس‌انداز ملی، حمل و نقل و تکنولوژی)، سطح تولید ناخالص ملی، تجارت و مبادله و منابع مالی (وام‌های خارجی، ذخایر ارزی، سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی و...).

در رویکردی جدید، قدرت ملی محصول تعامل دو مؤلفه است: نخست، توانایی کشور برای تسلط و در اختیار داشتن سیکل‌های نوآوری اقتصادی در هر لحظه از زمان و به دنبال آن به کارگیری نتایج و ثمره‌های این نوآوری‌ها برای تولید قابلیت‌های نظامی مؤثر؛ دوم، قابلیت‌های نظامی مؤثر ایجادشده باعث ایجاد مزایای اقتصادی و نظم سیاسی پایدار خواهد شد که منفعی هم برای کشور اصلی و هم برای کل سیستم بین‌المللی خواهد داشت.

در نتیجه، برخورداری از منابع ملی مناسب و عملکرد ملی می‌تواند موجب خلق و تولید قدرت اقتصادی و در پی آن قدرت ملی شود. بنابراین، شناخت منابع ملی و مؤلفه‌های مهم آن لازم خواهد بود. عناصر اصلی سازنده منابع ملی عبارت‌اند از: تکنولوژی، کارآفرینی، منابع انسانی، منابع مالی- سرمایه‌ای و منابع فیزیکی.



تعداد تکنولوژی‌های در اختیار هر کشور در هر مقطع زمانی نه تنها گسترده و فراتر از شمارند، بلکه در طیفی از پیچیدگی قرار می‌گیرند. منظور ما از تکنولوژی در این تحقیق به طور ویژه توانایی یک کشور برای تولید پیچیده‌ترین تکنولوژی‌های حیاتی و کلیدی است که امروز در سطح جهان مطرح هستند.

یکی دیگر از منابع یک کشور «کارآفرینی» است که به مفهوم سطح اختراع،^۱ نوآوری^۲ و گسترش نوآوری درون جامعه‌ای مفروض و در واقع، پدر تکنولوژی است. از زمانی که تولید و به کارگیری دانش کاربردی باعث شد استفاده از تکنولوژی بالاتر نقش پررنگ‌تری در اقتصاد ملی ایفا کند، سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی نیز جان تازه‌ای گرفت؛ زیرا برخلاف سایر عوامل تولید، «دانش» و سرمایه انسانی از منابع کمیاب نیستند که همراه با استفاده، کمیت آنها تقلیل یابد.

سرمایه به تجمیع عوامل و کالاهای اساسی مورد نیاز تولید که در معرض استهلاک‌اند، اطلاق می‌شود. کارکردهای سرمایه را می‌توان تعمیق^۳ ساختار تولید و کمک به گسترده‌تر شدن^۴ ساختار تولید دانست. هم‌چنین رشد سریع‌تر سرمایه به تغییرات فنی و تکنیکی سریع‌تر می‌انجامد و برخورداری از سرمایه، امکانات لازم را برای کشف حوزه‌های جدید دانش یا تطبیق و تجاری کردن دانش موجود فراهم می‌سازد. سرمایه مالی نیز هزینه‌های لازم را برای تجدید ساختار، انجام تغییرات سازمانی و سرمایه‌گذاری روی منابع انسانی تأمین خواهد کرد.

سرمایه از طریق سرمایه‌گذاری افزایش می‌یابد و سرمایه‌گذاری بیشتر نیازمند پس‌انداز داخلی یا منابع خارجی است. پس‌انداز داخلی توسط افراد، خانوارها، مؤسسات (بنگاه‌ها) و دولت به صورت داوطلبانه نظیر کاهش مصرف یا اجباری با پرداخت مالیات و سایر پرداخت‌های قانونی به دولت ایجاد می‌شود.

سرمایه‌گذاری ناشی از منابع خارجی می‌تواند از طریق کمک‌های مستقیم خارجی، سرمایه‌گذاری در پورتفولیو یا به صورت مستقیم، محدود شدن واردات یک کشور یا بهبود رابطه تجاری (با فرض پس‌انداز شدن افزایش درآمدهای ناشی از این بهبود، تأمین شود.

هرچه منابع سرمایه‌ای یک کشور بیشتر باشد، آن کشور تولیدات بیشتر و در نتیجه اقتصاد بزرگ‌تری خواهد داشت و نه تنها امکان استقلال بیشتر برای انتخاب زمینه‌های فعالیت مورد ترجیح خود دارد، بلکه می‌تواند به مراتب ساده‌تر و منعطف‌تر از سایر همسایگان و رقبا در اموری سرمایه‌گذاری کند که به تولید بیشتر

1. Invention
2. Innovation
3. Deepening
4. Widening

و مؤثرتر قدرت نظامی می‌انجامد. بزرگ بودن اقتصاد با خود منافع کلیدی و مهم پنهان دیگری نیز دارد. کشورهای با قدرت اقتصادی بیشتر (ناشی از تمرکز بیشتر منابع سرمایه‌ای) آرا و نظریات نافذتری در اقتصاد جهانی دارند. بر همین اساس، ساختار جهانی تولید، کاربرد و جابه‌جایی عوامل تولید و هم‌چنین مبادله مواد خام و کالاهای ساخته و نیم ساخته، به طور کلی و تا حد زیادی بر اساس ترجیحات بزرگ‌ترین گروه مصرف‌کننده در اقتصاد جهان شکل می‌گیرد که به طور معمول اقتصادهای با بالاترین حجم منابع سرمایه‌ای یا تولید ناخالص داخلی هستند. (در واقع می‌توان این مطلب را با عنوان قدرت مصرف نیز شرح داد.) لذا اندازه بزرگ‌تر اقتصاد نه تنها آزادی عمل بیشتری ایجاد می‌کند، بلکه باعث ساختاردهی به الگوی تصمیم‌های سرمایه‌گذاری در اقتصاد جهانی، براساس منافع و مزیت‌های اقتصاد برتر می‌شود.

در سیر تحول تاریخ اقتصادی، اهمیت منابع طبیعی به عنوان پدیده‌های انباشتی، به استثنای انرژی کاهش یافت. در همین حال باید توجه کرد تعداد مطلق مواد خام کلیدی در اقتصاد در طول زمان کاهش یافته است و تعداد محدودتری از آنها به عنوان منبع منحصر به فرد باقی مانده‌اند. از این رو، محدودیت در دسترسی به منابع طبیعی دیگر به عنوان یک مانع واقعی رشد قدرت تلقی نمی‌شود. تنها استثنای این قاعده «انرژی» و «غذا» و احتمالاً در آینده بلندمدت «منابع آب» هستند.

با توجه به مطالب گفته‌شده، قدرت اقتصادی را به عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم قدرت ملی به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم دسته‌بندی کرده‌اند. منظور از قدرت مستقیم بهره‌گیری یک دولت از منابع اقتصادی با هدف تأثیرگذاری مستقیم روی رفتار دولت دیگر و واداشتن آن به انجام اقداماتی (با ابزارهای تحریم و تشویق) است که در شرایط عادی و به اراده خود آنها را انجام نمی‌داد. در مقابل، قدرت اقتصادی غیرمستقیم (به تعبیر فونباشی، قدرت پنهان^۱ و به تعبیر نای، قدرت نرم) توانایی شکل‌دهی محیط فعالیت اقتصادی با تسلط بر بازارهای بین‌المللی و وضع رژیم‌ها و نهادهای اقتصادی است که گزینه‌های سیاستی و رفتاری سایر دولت‌ها را در نظام بین‌الملل از پیش تعیین و محدود می‌کند. به عبارت دیگر، این نوع قدرت اقتصادی به توانایی یک دولت در برقراری «قواعد بازی»^۲ و هنجارهای عملکرد برای سایر دولت‌ها اطلاق می‌شود.

به منظور ایجاد چارچوبی برای تحلیل روابط قدرت اقتصادی مستقیم و

1. Latent Power
2. Rules of the Game

غیرمستقیم نیازمند تعیین مؤلفه‌های این نوع قدرت هستیم. هفت مؤلفه اصلی شامل تولید، مالی، تجارت، ارتباطات، انرژی، کمک‌های اقتصادی و اراده سیاست‌گذاری امنیت اقتصادی است.

تولید یک کشور در قالب کشاورزی-صنعت و برخی بخش‌های خدماتی، منبع خلق ثروت و پایه مادی تشکیل همه جوامع است. خلق ثروت برای دولت منابع، رفاه و کالاهای عمومی ایجاد می‌کند و در سطح داخلی به آن امکان برقراری ثبات و کسب حمایت جامعه می‌دهد و در سطح بین‌المللی به ایجاد قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی مستقیم و غیرمستقیم برای آن دولت می‌انجامد.

ایجاد جریان اعتبار^۱ از طریق بنگاه‌ها و مؤسسات مالی برای انجام وظیفه تمام اقتصادهای در حال توسعه و توسعه‌یافته از نیازهای اساسی است. اعتبار هر دولت به آن امکان وام‌گیری و وام‌دهی برای تأمین سرمایه و مصرف آن می‌دهد و سرمایه از طریق جابه‌جایی و حضور در مناطق مختلف داخلی و بین‌المللی با بهره‌وری بالاتر به تولید بیشتر ثروت می‌انجامد.

قدرت مستقیم کشور ناشی از مؤلفه تجارت عبارت است از: توانایی یک دولت برای دست‌کاری فعالانه روابط تجاری در سطوح چندجانبه و دوجانبه و همچنین اعمال تحریم‌های مثبت و منفی اقتصادی در قبال سایر دولت‌ها، با هدف تأثیرگذاری بر رفتار سیاسی و اقتصادی آنها. قدرت غیرمستقیم دولت‌ها نیز با استقرار قواعد بین‌المللی یا نظم‌های تجاری منطقه‌ای و به تبع آن تحت تأثیر قرار دادن دولت‌ها در بلندمدت و ایجاد روابط تجاری وابستگی متقابل انجام می‌گیرد.

مؤلفه اقتصادی ارتباطات شامل سیستم‌های حمل و نقل زمینی، هوایی و دریایی و رسانه‌های جمعی و شبکه‌های ارتباطی نظیر ارتباطات ماهواره‌ای، رادیویی و شبکه‌های تلویزیونی و اینترنت است.

هیچ اقتصادی اعم از برنامه‌ریزی‌شده، بازار یا مختلط بدون انرژی نمی‌تواند کارکرد مناسب داشته باشد. تولید و عرضه انرژی برای تولید صنعتی، راه‌اندازی سیستم حمل و نقل و برآورد کردن برخی نیازهای مصرف‌کنندگان داخلی نظیر مصارف گرمایش و روشنایی ضروری است. عدم عرضه مطمئن و پایدار انرژی می‌تواند به فروپاشی اقتصادها و تبعات امنیتی بینجامد.

کمک اقتصادی که شامل کالا، تجهیزات یا تکنولوژی است و می‌تواند به طور دوجانبه یا چندجانبه از طریق مؤسسات بین‌المللی منتقل شود، راحت‌ترین و آسان‌ترین مؤلفه قدرت اقتصادی است که دولت‌ها می‌توانند به طور فعال از آن برای اهداف امنیتی بهره ببرند.

اراده سیاست‌گذاری به عنوان مؤلفه کلیدیِ سومِ قدرت غیرنظامی جهان مطرح است. اراده سیاست‌گذاری به شکل‌گیری و کانال‌دهی قدرت اقتصادی مستقیم و غیرمستقیم در خدمت سیاست امنیتی می‌انجامد. به کارگیری قدرت اقتصادی برای تعقیب موضوعات امنیتی در مقایسه با به کارگیری قدرت نظامی پیچیده‌تر و دشوارتر است، زیرا آثار قدرت مستقیم و غیرمستقیم اقتصادی فقط در طولانی‌مدت ظاهر می‌شود. بنابراین، سطح سیاست‌گذاری و اراده لازم برای انجام چنین کاری از اهمیت بالایی برخوردار است.

در این مقاله سؤال محوری این است که هر یک از انواع مستقیم و غیرمستقیم قدرت اقتصادی آمریکا چه جایگاهی در جهان دارد و نقاط قوت و ضعف و نیز فرصت‌ها و تهدیدهای آمریکا در زمینه اقتصادی کدام‌اند؟

۱. ارزیابی قدرت مستقیم اقتصادی آمریکا

پیروزی در جنگ‌های جهانی اول و دوم و خاتمه جنگ سرد در سال ۱۹۹۱، آمریکا را به عنوان قدرتمندترین کشور مطرح کرد. اقتصاد آمریکا با ویژگی‌های رشد پایدار، بیکاری کم، تورم پایین و پیشرفت سریع در تکنولوژی شناخته شده است. در اینجا ابتدا تصویر آماری از اقتصاد آمریکا ارائه و سپس مؤلفه‌های مهم قدرت مستقیم اقتصادی این کشور شامل منابع انرژی قدرت تجاری و قدرت پولی آن بررسی می‌شود.

الف) تصویر آماری از اقتصاد آمریکا

از نظر جغرافیایی، آمریکای شمالی به اقیانوس اطلس شمالی و اقیانوس آرام شمالی محدود می‌شود و بین کانادا و مکزیک واقع است. آمریکا سومین کشور دنیا از نظر اندازه (پس از روسیه و کانادا) است. از نظر جمعیت پس از چین و هند قرار دارد و مشتمل بر پنجاه ایالت و بخش کلمبیا است. آب و هوای اغلب مناطق آمریکا معتدل و در فلوریدا و هاوایی گرمسیری است. منابع طبیعی آمریکا شامل ذغال سنگ، مس، سرب، مولیبدن، فسفات، اورانیم، بوکسیت، طلا، آهن، جیوه یا نیکل، پتاس، نقره، تنگستن، روی، نفت، چوب و گاز طبیعی است. از نظر مخاطرات طبیعی، آمریکا با مسائلی هم‌چون سونامی، آتش‌فشان، فعالیت‌های زلزله اطراف حوزه آرام، طوفان در طول آتلانتیک و سواحل خلیج مکزیک، گردباد در غرب میانه و جنوب شرقی، آتش‌سوزی جنگل در غرب، سیل و یخبندان در آلاسکای شمالی و به لحاظ خطرهای زیست محیطی با آلودگی هوا ناشی از باران‌های اسیدی هم در آمریکا و هم در کانادا روبه‌روست. آمریکا بزرگ‌ترین انتشاردهنده دی‌اکسید کربن



از سوخت‌های فسیلی است. این کشور با آلودگی آب ناشی از پس‌مانده سموم و آفت‌کش‌ها مواجه است. علاوه بر این، منابع آب طبیعی شیرین محدود و نیازمند مدیریت دقیق بیابان‌زدایی در بخش غربی این کشور است. (سایت سی‌آی‌ای، فکت بوک) جمعیت ۳۱۰/۹۰۸/۰۰۰ نفری (برآورد ۲۰۱۰) با میانگین سنی ۳۶/۶ سال، میزان رشد ۰/۸۹۴ درصد و امید به زندگی ۷۸ سال موقعیت خوبی برای آمریکا رقم زده است. گروه نژادی غالب سفیدپوستان (۷۹/۸ درصد) و پس از آن سیاه‌پوستان (۱۲/۸ درصد) هستند. مذهب ۵۳/۳ درصد جمعیت آمریکا پروتستان است و ۲۷/۱ درصد کاتولیک هستند. مسلمانان ۰/۶ درصد و یهودیان ۱/۷ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند. (سایت ویکیپدیا)

تولید ناخالص داخلی آمریکا با رقم تخمینی ۱۴۷۲۰ میلیارد دلار بزرگ‌ترین تولید ملی در جهان است که سهم این کشور از تولید جهانی را به رقم حدود ۲۴ درصد رسانده و درآمد سرانه ۴۷۴۰۰ دلاری را برای مردم آمریکا به ارمغان آورده است. توزیع درآمد ملی در آمریکا نسبتاً نابرابر است. در نتیجه، سهم دهک اول (کم درآمدترین‌ها) از تولید ملی ۱/۸ درصد و سهم دهک آخر (پر درآمدترین‌ها) ۳۰/۵ درصد یعنی حدود ۱۷ برابر گروه اول است. ۱۴ درصد جمعیت را گروه‌های زیر خط فقر تشکیل می‌دهند. (سایت سی‌آی‌ای، فکت بوک)

بخش کشاورزی آمریکا با آنکه سهمی عمده در بازار جهانی محصولات کشاورزی دارد، تنها حدود یک درصد از تولید ملی این کشور را شامل می‌شود. بخش صنعت نیز با همه بزرگی و تنوع آن حدود ۲۲ درصد تولید ملی آمریکا را شامل می‌شود. در مقابل، بخش خدمات در آمریکا سهمی حدود ۷۷ درصد از تولید ملی این کشور دارد. (همان)

نیروی کار آمریکا شامل ۱۵۱/۴ میلیون نفر (شامل بیکاران) است که سهم بخش‌های کشاورزی، جنگل‌داری و ماهی‌گیری در مجموع ۰/۷ درصد، صنعت، استخراج و حمل و نقل هوایی در مجموع ۲۲/۹ درصد و بخش خدمات مشتمل بر مدیریت، حرفه‌ای و تکنیکی ۳۴/۹ درصد، خرید و فروش ۲۵ درصد و سایر بخش‌های خدمات ۱۶/۵ درصد است. میزان بیکاری که اغلب بین ۳ تا ۵ درصد بوده، در بحران اخیر به حدود ۱۰ درصد رسیده است. (همان)

بودجه عمومی در آمریکا با درآمد ۲۰۹۲ میلیارد دلار و هزینه‌ای تخمینی معادل ۳۳۹۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ بوده است. فاصله درآمد و مخارج عمومی کسری بودجه سال مذکور است که همراه با کسری‌های بودجه سال‌های قبل، بدهی عمومی

۱. برآورد تولید ناخالص جهانی در سال ۲۰۱۰ برابر ۶۱۷۸۱/۵ میلیارد دلار بوده است. سهم اتحادیه اروپا با رقم ۱۶۵۴۳/۲ میلیارد دلار، ۲۶/۸ درصد و سهم حوزه یورو (شامل ۱۶ کشور از ۲۵ کشور اتحادیه اروپا) برابر ۱۲۴۴۹/۹ میلیارد دلار (۲۰/۲ درصد) در سال ۲۰۱۰ برآورد شده است.

این کشور را به بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار رسانده است که حدود ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی این کشور در سال ۲۰۱۰ برآورد می‌شود.^۱ (سایت سی‌آی‌ای، فکت بوک) بخش کشاورزی آمریکا محصولات متنوعی از جمله گندم، ذرت، سایر غلات، میوه‌ها، سبزیجات، پنبه، گاو، خوک، لبنیات، ماهی و محصولات جنگلی تولید می‌کند. در بخش صنایع نیز آمریکا به عنوان قدرت صنعتی پیشرو در جهان، دارای صنایعی با تنوع زیاد و تکنولوژی پیشرفته در زمینه‌های نفت، فولاد، وسایط نقلیه، هوا و فضا، مخابرات، شیمیایی، الکترونیک، صنایع غذایی، کالاهای مصرفی چوبی و معدن است. (همان)

صادرات آمریکا در سال ۲۰۱۰، به ارزش ۱/۲۷ تریلیون دلار (FOB) شامل محصولات کشاورزی (سویا، میوه و ذرت) ۹/۲ درصد، کالای اولیه صنعتی (شیمیایی و ارگانیک) ۲۶/۸ درصد، کالاهای سرمایه‌ای (ترانزیستور، هواپیما، قطعات وسایط نقلیه، کامپیوتر و تجهیزات مخابراتی) ۴۹ درصد و کالاهای مصرفی (اتومبیل و داروسازی) ۱۵ درصد بوده است. شرکای صادراتی اصلی آمریکا عبارت‌اند از: کانادا (۲۲/۲) درصد، مکزیک (۱۲/۹) درصد، ژاپن (۵/۸) درصد، چین (۵/۳) درصد و انگلیس ۴/۴ درصد. (همان)

ارزش واردات آمریکا ۱/۹۰۳ تریلیون دلار (FOB) در سال ۲۰۱۰ برآورد می‌شود و شامل محصولات کشاورزی ۴/۹ درصد، مواد اولیه صنعتی ۲۳/۹ درصد (نفت خام ۸/۲ درصد)، کالاهای سرمایه‌ای ۳۰/۴ درصد (کامپیوتر، تجهیزات مخابرات و ماشین‌های مختلف)، کالاهای مصرفی ۳۱/۸ درصد (اتومبیل، لباس، دارو، اسباب بازی و وسایل منزل) بوده است. کانادا (۱۶) درصد، چین (۱۵/۹) درصد، مکزیک (۱۰/۴) درصد، ژاپن (۷/۹) درصد و انگلیس (۴/۸) درصد شرکای وارداتی اصلی آمریکا هستند. (همان)

ب) وضعیت انرژی و امنیت انرژی آمریکا

آنچه برای آمریکا در حال حاضر و در آینده از اهمیت اساسی برخوردار است، انرژی و مهم‌تر از آن «امنیت انرژی» است. امنیت انرژی مسئله‌ای چند وجهی است. در مفهوم اصولی آن، امنیت انرژی تأمین می‌شود اگر ملتی بتواند انرژی را به صورتی اقتصادی، مطمئن، در سلامت محیط زیستی و به مقدار مکفی برای پشتیبانی از نیازهای اقتصادی و دفاعی دریافت کند. اداره کل اطلاعات انرژی آمریکا پیش‌بینی می‌کند تا سال ۲۰۲۰ تقاضای جهانی نفت از ۸۵ میلیون بشکه در روز در حال حاضر به ۴۴ میلیون بشکه در روز افزایش یابد. از این میزان، ۶۰ درصد افزایش

۱. متوسط جهانی بدهی عمومی کشورها ۵۰/۳ درصد تولید ملی و برای ایران رقم کمتر از ۲۰ درصد تولید ملی برآورد شده است.

تقاضا به کشورهای در حال توسعه مربوط است. ۶۳ درصد از تقاضای جدید را کشورهای عضو اوپک تأمین خواهند کرد و به طور خاص ۴۴ درصد تقاضای جدید از منطقه خلیج فارس تأمین خواهد شد. (National Energy Security, P. 11)

همه این روندها برای سیاست‌سازان امنیت انرژی آمریکا اهمیتی اساسی دارد. پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۲۰ الگوهای انرژی آمریکا تغییر زیادی کند. از جمله پیش‌بینی می‌شود کل مصرف انرژی ایالات متحده حدود یک‌سوم افزایش یابد. انتظار می‌رود بخش حمل و نقل (که ۹۶ درصد به نفت وابسته است) سریع‌تر از سایر بخش‌ها رشد کند. مصرف گاز طبیعی نیز از ۲۳ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۰۰ به ۳۴ تریلیون در سال ۲۰۲۰ افزایش خواهد یافت. دلیل این امر رشد سریع تقاضا برای تولید الکتریسیته است. تولید داخلی گاز طبیعی از ۱۹/۱ به ۲۸/۵ تریلیون فوت مکعب افزایش خواهد یافت. پیش‌بینی می‌شود مصرف ذغال سنگ از ۱۰۸۱ میلیون تن در سال ۲۰۰۰ به ۱۳۶۵ میلیون تن در سال ۲۰۲۰ برسد. انتظار می‌رود نفت، سوخت غالب بازارهای آمریکا با سهم حدود ۴۰ درصد خواهد بود. طبق پیش‌بینی‌ها، تولید نفت خام داخلی در این دوره ثابت خواهد بود. کل تقاضای الکتریسیته سالیانه به طور متوسط با نرخ ۱/۸ درصد تا سال ۲۰۲۰ افزایش خواهد یافت. تولید انرژی‌های تجدیدپذیر نیز از ۶/۵ کوادریلیون بی‌تی‌یو در سال ۲۰۰۰ به ۸/۹ کوادریلیون بی‌تی‌یو افزایش خواهد یافت. اما پیش‌بینی می‌شود سهم بازاری این انرژی‌ها ثابت بماند. (Ibid)

جریان انرژی ایالات متحده و سهم هر یک از حامل‌های انرژی در آن را در جدول زیر می‌توان ملاحظه کرد: (Ibid, p.13)

ساختار عرضه انرژی در آمریکا

انواع انرژی		منابع انرژی	
درصد از کل			
۲۲/۶	ذغال سنگ	سوخت فسیلی	تولید داخلی
۱۹/۷۴	گاز طبیعی		
۲/۳۸	نفت خام		
۲/۶۱	گاز مایع	واردات	
۸/۰۱	هسته‌ای		
۲/۵۶	تجدیدپذیر		
۲۳/۷۸	نفت خام و محصولات آن		
۴/۷۴	سایر		

کل عرضه انرژی آمریکا

تولید داخلی

واردات



ساختار مصرف انرژی آمریکا

درصد	انواع انرژی	کل مصرف انرژی آمریکا	نوع مصرف (درصد)
۱/۵۳	صادرات ذغال سنگ		خانگی ۲۰/۳۹
۲۲/۴۱	ذغال سنگ		تجاری ۵۱/۴۷
۲۳/۳۳	گاز طبیعی		حمل و نقل ۲۶/۶۴
۳۷/۹۶	نفت		
۸/۰۱	هسته‌ای		
۶/۸۲	تجدیدپذیر		

Source: National Energy, 2002:13

وضعیت امنیت عرضه نفت خام آمریکا: در حال حاضر ۵۰ درصد از نفت مصرفی آمریکا از کشورهای خارجی تأمین می‌شود. طبق پیش‌بینی‌ها، این مقدار طی ده سال آینده به ۶۰ درصد بالغ می‌شود و حتی از آن فراتر می‌رود. این افزایش نتیجه افزایش تقاضا از یک طرف و کاهش عرضه داخلی از طرف دیگر است. آمریکا با متنوع ساختن منابع عرضه نفت مورد نیاز خود از وابستگی به کشورهای اوپک و نیز عرضه‌کنندگان خلیج فارس کاسته است. کانادا، مکزیک، نیجریه، نروژ و آنگولا، در خلال این دوره بر عرضه نفت به آمریکا افزوده‌اند. در واقع، سهم اوپک و کشورهای خلیج فارس که در دهه ۱۹۷۰ به ترتیب برابر ۷۰/۳ و ۲۷/۸ درصد از کل واردات آمریکا بود، در حال حاضر به ترتیب به ۴۷ و ۲۳ درصد رسیده است. (Ibid.P. 15)

وضعیت امنیت عرضه گاز طبیعی آمریکا: گاز طبیعی حدود یک‌چهارم مصرف انرژی در آمریکا را شامل می‌شود. غیر از مصارف خانگی و تجاری گاز طبیعی برای گرم کردن فضا، گرم کردن آب، پخت و پز و غیره، در صنعت برای تولیدات شیمیایی از گاز به عنوان خوراک و نیز سوخت استفاده می‌شود. در کشاورزی نیز از گاز طبیعی برای کودهای شیمیایی و نیز خشک کردن محصولات استفاده می‌شود. علاوه بر این، گاز طبیعی در نیروگاه‌ها به عنوان سوخت در تولید الکتریسیته به کار می‌رود. در مجموع، گاز طبیعی سوخت فسیلی نسبتاً پاک و کارآمدی است. عرضه این سوخت به منابع خارجی وابسته نیست، بلکه ۹۹ درصد عرضه را منابع آمریکای شمالی تأمین می‌کنند. از این میزان سهم ایالات متحده ۸۴ درصد و سهم کانادا ۱۵ درصد در سال ۲۰۰۰ بوده است. بر اساس برآوردهای موجود، منابع گاز مکفی برای دست کم ۶۰ سال آینده با نرخ تولید موجود در آمریکا وجود دارد. این میزان غیر از منابع موجود در کانادا و مکزیک است. کاربردهای گاز طبیعی در مقایسه با سایر



انتخاب‌های جایگزین، انرژی کمتری مصرف می‌کنند که خود سبب صرفه‌جویی در مصرف انرژی خواهد شد. (Ibid,p.23)

وضعیت ذغال سنگ آمریکا: ذغال سنگ حدود یک‌سوم تولید انرژی آمریکا و حدود ۲۳ درصد مصرف انرژی این کشور را تأمین می‌کند. از ذغال سنگ بیشتر در تولید الکتریسیته استفاده می‌شود. این ماده در تولید فولاد و سایر صنایع شامل صنعت سیمان نقش مهمی دارد. ذغال سنگ از جمله صادرات آمریکا به سایر کشورهای صنعتی است و از این لحاظ نیز نقش اقتصادی جهانی آن آشکار می‌شود. ذغال سنگ مهم‌ترین (به لحاظ سهم آن از کل منابع انرژی آمریکا) و مطمئن‌ترین منبع انرژی در آمریکاست و از لحاظ جغرافیایی در سراسر ایالات متحده پراکنده است. ذخایر آمریکا نیاز این کشور را تا ۲۰۰ سال دیگر تأمین خواهد کرد. (Ibid,p.28)

وضعیت انرژی الکتریسیته در آمریکا: اقتصاد آمریکا روز به روز به انرژی الکتریسیته وابسته‌تر می‌شود. الکتریسیته در آمریکا به صورتی رقابتی توسط بخش خصوصی تولید می‌شود. (Ibid,p.35)

انرژی هسته‌ای در آمریکا: انرژی هسته‌ای به طور معنی‌داری به تنوع‌بخشی و امنیت انرژی آمریکا کمک کرده است. برنامه هسته‌ای در آمریکا با سهم ۲۰ درصد، بزرگ‌ترین، بالغ‌ترین و کارآترین صنعت انرژی هسته‌ای در جهان است. این انرژی حیاتی از ماده‌ای تولید می‌شود که به وفور داخل آمریکا وجود دارد. این انرژی در مقایسه با سایر منابع تولید انرژی کمترین هزینه را برای توسعه دارد، ثبات قیمت آن بیشتر از منابع دیگر است و از نظر محیط زیست آلودگی اندکی دارد. سوخت هسته‌ای در آمریکای شمالی فراوان است، به طوری که نیازهای موجود و قابل پیش‌بینی تا ۱۰ سال دیگر را تأمین خواهد کرد. سوخت هسته‌ای از ماده معدنی اورانیوم استفاده می‌کند که این ماده را ابتدا باید غنی‌سازی کرد. آمریکا برای خدمات غنی‌سازی به منابع خارجی وابسته است. راکتورهای آمریکا در سطح فعلی عملیات خود به ۱۲ میلیون SWU¹ در سال خدمات غنی‌سازی نیاز دارد که ۸ میلیون واحد آن در داخل به صورتی اقتصادی قابل تأمین است. کل ظرفیت انجام این خدمات در داخل نیز ۱۱ میلیون واحد است. افزایش ظرفیت غنی‌سازی مستلزم طرح‌ریزی بلندمدت و سرمایه‌گذاری سنگین است. (Ibid,pp.40-42)

انرژی‌های تجدیدپذیر در آمریکا: این نوع انرژی‌ها شامل انرژی بافت‌های زنده، انرژی گرمایی داخلی زمین، انرژی بادی و انرژی خورشیدی است. سهم کلی این انرژی‌ها در آمریکا بالغ بر ۴ درصد کل تولید انرژی است. برق آبی نیز ۳ درصد به

1. The unit of measure of enrichment service is the separative work unit (swu)

این انرژی اضافه می‌کند. این ارقام حاکی از آن است که تکنولوژی این انرژی‌ها هنوز قابلیت رقابت با انرژی‌های فسیلی را در بسیاری از موارد ندارد. علاوه بر این، این نوع انرژی‌ها را نمی‌توان به مقدار لازم تولید یا ذخیره کرد. با وجود این، قیمت و عملکرد تکنولوژی این نوع انرژی‌ها در حال بهبود و پیشرفت است. (Ibid,p.47)

ج) وضعیت تجاری آمریکا

تجارت خارجی آمریکا (برابر مجموع ارزش صادرات و واردات) به تناسب حجم و بزرگی اقتصاد این کشور، برابر ۳۵۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ بوده است. این حجم زیاد تجارت به آمریکا نقش لوکوموتیو اقتصاد جهانی داده و سرنوشت رشد اقتصادی کشورهایمانند چین را به خود گره زده است. با این حال، در دهه‌های اخیر کسری تراز تجاری آمریکا به مسئله‌ای مهم برای این کشور و نیز برای کشورهای طرف مبادله با آن تبدیل شده است.

تجارت بین‌المللی و کسری‌های حساب جاری سنگین، ایالات متحده را به کسری‌های خارجی و موقعیت بدهکاری خالص سوق داده است. این وضعیت بزرگ‌ترین تهدید برای کامیابی و ثبات ایالات متحده و اقتصاد جهانی است.

کسری تجاری ایالات متحده در سال ۲۰۰۶ به رقم ۸۵۰ تا ۸۷۵ میلیارد دلار رسید. در سال ۲۰۰۷ این رقم حدود ۷ درصد تولید ناخالص داخلی ایالات متحده و بیش از دو برابر آخرین رکورد قبلی، یعنی رقم ۳/۴ درصد در اواسط دهه ۱۹۸۰ بود. در نتیجه، ارزش دلار در برابر سایر ارزهای اصلی ملی دوره سه ساله ۱۹۸۷-۱۹۸۵، ۵۰ درصد کاهش یافت. (Bergsten,p.2)



Source: http://en.wikipedia.org/wiki/Economy_of_the_United_States



در مورد نمودار، نکته قابل ذکر این است که کسری طی سال‌های رکود کمتر شده و در خلال سال‌های رونق بیشتر رشد کرده است.

کسری خارجی آمریکا سالیانه ۱۰۰ میلیارد دلار در دوره ۴ ساله ۲۰۰۳-۲۰۰۷ افزایش داشته است. این رقم متوسط سالیانه ۸۰ میلیارد دلار را طی ۹ سال از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۷ نشان می‌دهد. روند و نیز سطح عدم توازن‌ها به روشنی ناپایدار است. نشانه‌های چندی وجود دارد که افزایشی مداوم و تند ممکن است ادامه پیدا کند. (Ibid,p.3)

کشوری که بیش از درآمدش خرج می‌کند، مجبور خواهد بود کسری خود را از جایی تأمین کند. از این رو، آمریکا باید در هر روز جریان سرمایه‌ای بالغ بر ۴ میلیارد دلار را از سایر مناطق جهان برای تأمین مالی کسری تراز تجاری خود جذب کند. علاوه بر این، آمریکا سرمایه‌گذاری‌های بزرگی در اطراف جهان کرده که به طور متوسط بین ۵۰۰ میلیارد دلار تا ۱۰۰۰ میلیارد دلار در سال است. این دو باید از طریق ورود سرمایه به آمریکا جبران شود که نیازمندی مالی بین‌المللی آمریکا را به روزانه ۸ میلیارد دلار بالغ ساخته است. (Ibid,p.3)

به دلیل این کسری‌های سنگین، بدهی ناخالص خارجی ایالات متحده برابر ۱۴ هزار میلیارد دلار است. در واقع، باید ذخایر سنگین دلار نزد کشورهای جهان را که هر زمان ممکن است به پول یا دارایی‌های دیگر تبدیل شوند، جزء بدهی خارجی آمریکا حساب کنیم. (Ibid,p.4)

خطر اصلی کسری‌های خارجی و قرضه خارجی برای آمریکا کاهش تند بالقوه یا حتی حذف و معکوس شدن جریان سنگین ورود سرمایه به آمریکا خواهد بود که این کشور برای تأمین مالی کسری خارجی خود به آن وابسته است. قطع این جریان به سرعت موجب کاهش یا سقوط سریع و سنگین نرخ دلار در برابر سایر ارزها خواهد شد.

۲. نقش دلار آمریکا در نظام پولی بین‌الملل

علت اساسی که آمریکا می‌تواند بدون محدودیت به کسری‌های تجاری سنگین و حجیم خود ادامه دهد، اعتباری است که دلار آمریکا به عنوان یک وسیله پرداخت بین‌المللی دارد. حاکمیت دلار در بازارهای مالی جهانی نتیجه ساده بزرگی اقتصاد آمریکا نیست، بلکه دو عامل مهم دیگر شامل سیاست و مالیه در این حاکمیت تأثیر داشته‌اند. (Foster & Chesney)



برای تشریح این عوامل در اینجا به تاریخچه دلار آمریکا می‌پردازیم. پس از پایان جنگ جهانی دوم، در ژوئیه ۱۹۴۴، نمایندگان ۴۴ کشور جهان به منظور تثبیت شرایط اقتصادی و سیاسی جهان در کنفرانس «برتون وودز» اقدام به تأسیس بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول کردند و با پذیرش دلار آمریکا به عنوان ارز بین‌المللی به قیمت ثابت «۳۵ دلار برابر یک اونس طلا» نظام پولی جدیدی برای اقتصاد جهانی به وجود آوردند که به سیستم «برتون وودز» معروف شد. این سیستم تا سال ۱۹۷۱ دوام یافت. طی این دوره، دولت آمریکا با استفاده از امکانات بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نقشی کلیدی در بازسازی ژاپن و اروپا ایفا کرد و در مقابل، کشورهای یادشده هژمونی دلار بر اقتصاد جهانی را پذیرفتند. (کلپور، ۱۳۸۶: ۸۰)

در سال ۱۹۶۷ اولین آثار بحران در نظام پولی «برتون وودز» پدیدار شد. با تکمیل بازسازی ژاپن و اروپای غربی، این کشورها به رقیبی برای آمریکا در اقتصاد جهانی تبدیل شدند. هم‌زمان ادامه جنگ ویتنام هزینه سنگینی بر اقتصاد آمریکا تحمیل کرد. تحت تأثیر عوامل فوق، اطمینان خاطر جامعه جهانی به دلار متزلزل شد، به نحوی که تعدادی از کشورها از بانک مرکزی آمریکا خواستند بر اساس ضوابط نظام «برتون وودز» دلار آنها را به طلا تبدیل کند. این روند برای چند سال ادامه یافت و در سال ۱۹۷۱ با تقاضای بریتانیا برای تبدیل سه میلیارد دلار از ذخیره ارزی خود به طلا به مرحله بحرانی رسید. بر اثر این بحران در آگوست ۱۹۷۱ دولت نیکسون رابطه ثابت دلار با طلا را به حالت تعلیق درآورد و دلار را شناور کرد. این اقدام عملاً به فروپاشی نظام «برتون وودز» انجامید. (همان)

دوره دوم با پایان یافتن سیستم «برتون وودز» آغاز شد. پایان این سیستم به تورم شدید در اوایل دهه ۷۰ و افت ارزش دلار انجامید. در چنین وضعیتی برخی کشورهای عضو اوپک بر آن شدند که نفت خود را به جای دلار بر پایه سبدهی از ارزهای مختلف قیمت‌گذاری کنند تا مانع افت قدرت خرید درآمد حاصل از فروش نفت خود شوند. این اقدام موجب کاهش تقاضا برای دلار و تضعیف بیشتر آن می‌شد و در صورت ادامه، دلار را در بحرانی عمیق فرو می‌برد.

به منظور جلوگیری از این تحول، دولت نیکسون با دولت عربستان سعودی وارد مذاکره شد تا این کشور را متقاعد سازد که به قیمت‌گذاری و فروش نفت به دلار ادامه دهد. هم‌زمان قیمت نفت در سال ۱۹۷۴ نزدیک به چهار برابر شد. موافقت عربستان سعودی به عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده اوپک با ادامه قیمت‌گذاری و فروش نفت به دلار، و افزایش قیمت نفت موجب شد اوپک قیمت‌گذاری نفت بر



پایه سبدی از ارزهای مختلف را رها کند و به سیستم قیمت‌گذاری و فروش نفت به دلار ادامه دهد. بر اثر این تحولات، تقاضا برای دلار به شدت افزایش یافت و موقعیت دلار به عنوان ارز بین‌المللی مجدداً تثبیت شد. کشورهای جهان برای خرید نفت نیازمند دلار بودند و کشورهای تولیدکننده نفت دلار مازاد خود را در کشورهای غربی به ویژه آمریکا سرمایه‌گذاری می‌کردند. (همان)

در دوره دوم که به سیستم «پترو دلار» یا دلارهای نفتی معروف است، هژمونی دلار بر اقتصاد جهانی و موقعیت آن به عنوان ارز ذخیره جهان مجدداً تثبیت شد. اما در این فرآیند، دلار از ارزی که پشتوانه آن طلا بود به ارزی تبدیل شد که پشتوانه آن نفت یا طلای سیاه است. برخی نظریه‌پردازان مدعی‌اند دولت آمریکا برای ایجاد و حفظ این شرایط معاهده‌ای پنهانی با حکومت عربستان سعودی منعقد کرده که بر اساس آن، حکومت عربستان موظف است در ازای حمایت آمریکا از حکومت سعودی، با فروش نفت خود به دلار، اوپک را وادار سازد که نفت را تنها به دلار قیمت‌گذاری کند و به فروش برساند. افزایش قیمت نفت نه تنها هفت شرکت نفتی بزرگ غرب (معروف به هفت خواهران) را که به دلیل فعالیت‌های خود در دریای شمال و آلاسکا دچار مشکلات مالی سختی شده بودند از ورشکستگی نجات داد، بلکه با بالا بردن تقاضا برای دلار (به دلیل افزایش قیمت نفت) و ایجاد یک سیستم مالی برای به گردش انداختن دلارهای نفتی مازاد در اقتصاد آمریکا، دلار را از بحرانی که دچار آن شده بود، نجات داد و هژمونی آن را بر اقتصاد جهانی مجدداً تثبیت کرد. (همان)

سیستمی که برای به گردش انداختن دلارهای نفتی تدوین شد، دارای دو محور اصلی بود: نخست، طی قراردادی که توسط هنری کیسینجر، وزیر خارجه وقت آمریکا، بین عربستان سعودی و دولت آمریکا به امضا رسید و به تأسیس «کمیسیون مشترک عربستان سعودی و آمریکا برای همکاری اقتصادی» انجامید، به عربستان سعودی اجازه داده شد یا از آن خواسته شد دلارهای مازاد خود را برای خرید اوراق قرضه خزانه‌داری دولت آمریکا مصرف کند. دوم، به بانک‌های لندن مأموریت داده شد دلارهای مازادی را که در حوزه اتحادیه اروپا در گردش بودند، به کشورهای واردکننده نفت قرض دهند تا آنها دلار لازم برای خرید نفت داشته باشند. این کشورها باید بهره وام‌ها را به دلار به صندوق بین‌المللی پول پرداخت می‌کردند تا چرخه بازگشت دلارهای نفتی مازاد به سیستم بانک مرکزی آمریکا تکمیل شود. سیستم پترو دلار موفق شد افول دلار را برای نزدیک به سه دهه به تعویق بیندازد، اما نتوانست آن را برای همیشه متوقف سازد. (همان)



مرحله دوم در سال ۱۹۹۹ با ایجاد یورو به پایان رسید. ادامه رشد اقتصادی کشورهای اروپای غربی و توسعه اقتصادی سریع کشورهای آسیای شرقی و جنوب شرقی از یک سو، و رشد آهسته‌تر بهره‌وری در اقتصاد آمریکا از سوی دیگر، موجب تضعیف تدریجی، اما پیوسته دلار شد. در چنین وضعی، ورود یورو به بازار مالی جهان و تبدیل آن به ارز بین‌المللی نیرومند برای اولین بار به کشورهای تولیدکننده نفت فرصت داد که نفت خود را به ارزی غیر از دلار قیمت‌گذاری کنند و به فروش برسانند. این وضعیت همراه با تقویت روزافزون یورو به کشورهای دیگر نیز انگیزه و فرصت داد که بخشی از ذخیره ارزی خود را به یورو تبدیل کنند. این تحولات موقعیت دلار را به عنوان ارز بین‌المللی و ارز ذخیره جهان به طور جدی به خطر انداخت. در چنین اوضاعی سیاست آمریکا به رویکرد نظامی متمایل شد تا با تسلط بر منابع نفتی خاورمیانه و حفظ خرید و فروش نفت در عرصه دلار مانع فروپاشی هژمونی دلار بر اقتصاد جهانی شود. این وجه، مشخصه مرحله سوم است که با حمله آمریکا به عراق در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ آغاز شد. (همان)

در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳ کشورهای لیبی، ونزوئلا، اندونزی، مالزی و روسیه ابراز تمایل به فروش نفت خود به یورو کردند. با بالا گرفتن تنش بین دولت آمریکا و ایران در سال ۲۰۰۳، ایران به یورو رو آورد. در سال ۲۰۰۳ دولت روسیه نیز ابراز تمایل کرد که بخشی از نفت خود را به یورو به فروش برساند. ونزوئلا نیز اقدام به فروش نفت به یورو کرد. چین، روسیه و تعدادی دیگر از کشورهای آسیایی بخشی از ذخایر ارزی خود را به یورو تبدیل کردند. در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ روسیه و چین بخش قابل توجهی از ذخیره ارزی خود را به یورو تبدیل کردند. (همان) پس از ایالات متحده آمریکا (با سهم ۲۱ درصدی)، حوزه یورو (با سهم ۱۶ درصدی) رتبه دوم را در تولید ناخالص ملی جهان دارد. علاوه بر این، اقتصادهای اصلی یورو دارای ساختارهای نسبتاً سالم و نیرومندی هستند. هم‌چنین حوزه یورو بازار مالی بزرگ، نیرومند و سیالی دارد که از نقدینگی قابل توجهی برخوردار است. مجموعه این عوامل برای اولین بار ارزی به وجود آورده است که می‌تواند رقیبی جدی برای دلار در مبادلات بین‌المللی باشد. (همان)

در سال ۲۰۰۰ سهم یورو در کل ذخایر ارزی بانک‌های مرکزی جهان برابر ۱۶ درصد بود. در سال ۲۰۰۶ این سهم به ۲۵/۲ درصد افزایش یافت. سهم ارزهای مهم در ترکیب ذخیره جهانی را می‌توانیم در جدول زیر مشاهده کنیم.



ترکیب درصدی پول‌های عمده جهانی از کل ذخایر ارزی جهان

۲۰۰۶	۲۰۰۵	۲۰۰۴	۲۰۰۳	۲۰۰۲	۲۰۰۱	۲۰۰۰	۱۹۹۹	
۶۵/۷	۶۶/۴	۶۵/۹	۶۵/۸	۶۶/۵	۷۰/۷	۷۰/۵	۷۰/۹	دلار آمریکا
۲۵/۲	۲۴/۳	۲۴/۹	۲۵/۳	۲۴/۲	۱۹/۸	۱۸/۸	۱۷/۹	یورو اروپا
۴/۲	۳/۶	۳/۳	۲/۶	۲/۹	۲/۷	۲/۸	۲/۹	پوند

Sources: 1995-1999, 2006, IMF: Currency Composition of Official Foreign Exchange ReservesPDF (84 KB)

Sources: 1999-2005, ECB: The Accumulation of Foreign ReservesPDF (816 KB)

۳. ارزیابی قدرت غیرمستقیم اقتصادی آمریکا و سیر تحول آن

پس از پایان جنگ جهانی دوم، آمریکا به دنبال سهم‌خواهی از جهان سیاست درگیر شدن در مسائل جهانی را در پیش گرفت. ابتدا آمریکا موفق شد در کنفرانس برتون وودز سیستم پولی بین‌الملل را مبتنی بر دلار آمریکا شکل دهد. این سیستم، پول‌ها را به دلار و دلار را به طلا تعریف کرده بود. سپس تعدادی از نهادهای بین‌المللی با مساعدت آمریکا به وجود آمدند که دو نهاد مهم صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هستند. وظیفه بانک جهانی ابتدا تأمین مالی کشورهای اروپایی برای بازسازی پس از جنگ بود، سپس تأمین مالی توسعه کشورهای در حال رشد در دستور کار این بانک قرار گرفت.

صندوق بین‌المللی پول برای تأمین مالی و حمایت از سیستم بین‌المللی نرخ‌های ثابت ارز که دستاورد کنفرانس برتون وودز بود، تشکیل شد. پس از آنکه سیستم برتون وودز با عدم تعهد آمریکا به این سیستم در دهه ۱۹۷۰ از هم پاشید، این صندوق وظایف مهم دیگری شامل تأمین مالی برنامه‌های تعدیل ساختاری کشورهای در حال توسعه و در حال گذار را برای خود تعریف کرد.

آمریکا هم‌چنین نقشی کلیدی در طراحی سیستم چندجانبه تجاری بازی و «موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات)» را پایه‌گذاری کرد که به توسعه رژیم تجاری می‌انجامد که در آن کشورها به امید دستیابی به رونق تجاری عضو می‌شوند. اقدامات صندوق در کنار اقدامات بانک جهانی و گات الگوی اقتصاد آزاد به سبک آمریکایی را به کشورها تحمیل می‌کرد. شعار آنها نیز دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی بود. همه این تلاش‌ها به میزان زیادی به افزایش سطح رفاه اقتصادی و نفوذ سیاسی آمریکا منجر شد. (Economic Report, p. 235)

در سال‌های دوران جنگ سرد ایالات متحده مشارکت اقتصادی گسترده‌ای را با سایر دموکراسی‌های صنعتی در اروپا، آمریکای شمالی و حوزه اقیانوسیه رهبری کرد. دوران جنگ سرد هم‌چنین شاهد مستعمره‌زدایی بسیاری از کشورها بودیم که

1. General Agreement of Tariff and Trade (GATT)

همراه سایر کشورهای مستقل با درآمدهای پایین و متوسط در آمریکای لاتین در مجموع به عنوان کشورهای جهان در حال توسعه شناخته شدند. آمریکا از طریق کمک‌های مستقیم خود و نیز از طریق نهادهایی مانند بانک جهانی توسعه این کشورها را نیز رهبری کرد. (Ibid)

در سال ۱۹۸۹ شوروی کنترل خود را از کشورهای اروپای شرقی که از سلطه بیش از چهل ساله کمونیسم در رنج بودند، برداشت. دو سال بعد خود شوروی به تغییرات آشکاری دست زد که نتیجه آن ایجاد پانزده کشور مستقل از شکسته شدن اتحاد شوروی سابق بود. اغلب این کشورها و نیز سایر کشورهای که دارای برنامه‌ریزی متمرکز بودند، به درجاتی متفاوت، شروع به انتقال از برنامه‌ریزی متمرکز و مالکیت دولتی به فرآیندهای بازاری و نیز مالکیت خصوصی کردند. بخش اساسی پیروزی غرب در جنگ سرد همین پدیده بود. در واقع، شکست نظام برنامه‌ریزی متمرکز به مفهوم پیروزی مکانیسم بازار به رهبری آمریکا جلوه کرد.^۱ (Ibid, p. 237)

صنعتی شدن سریع و رشد اقتصادی برخی کشورهای در حال توسعه در بخشی از جهان که نخستین گروه این کشورها چهار کشور براهای آسیایی یعنی هنگ کنگ، سنگاپور، کره جنوبی و تایوان بودند، چشم‌اندازهای فریبنده‌ای برای توسعه موفقیت‌آمیز نظام سرمایه‌داری را نمایش داد. این شرایط فرصت‌های تجاری زیادی برای آمریکا و سایر اقتصادهای توسعه‌یافته در صادرات کالاهای سرمایه‌ای به عنوان ابزار توسعه و نیز تولیدات کشاورزی، کالاهای مصرفی و خدمات تجاری فراهم ساخت. آمریکا نیز از این شرایط به خوبی بهره‌برداری کرد. (Ibid, p.238)

موفقیت‌های تجاری کشورهای شرق آسیا علاوه بر اینکه برای آمریکا فرصت‌های تجاری خوبی رقم زد، از این جهت که موفقیت سیاست‌های برون‌نگر تجاری را در جهان منعکس می‌کرد، خود پیروزی برای ایالات متحده به علت بسط و نفوذ قدرت اقتصادی غیرمستقیم این کشور بوده است.

۴. جمع‌بندی ارزیابی راهبردی قدرت اقتصادی آمریکا

آمریکا که در تجربه سه دهه گذشته خود بزرگ‌ترین دشمن برای نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است، هنوز بزرگ‌ترین اقتصاد جهان به شمار می‌رود. در عین حال برای حفظ این قدرت بزرگ با مشکلاتی بزرگ دست و پنجه نرم می‌کند. در این مقاله به مسائل اساسی مورد نیاز در ارزیابی این قدرت جهانی پرداخته شد. بنا بر آنچه گذشت، جمع‌بندی عوامل راهبردی قدرت اقتصادی (مستقیم و غیرمستقیم) آمریکا به قرار زیر است:

۱. این نکته بسیار مهم را در پیام حضرت امام به گورباچف می‌توان ملاحظه کرد که هشدار داده بودند مبدا تخریب کمونیسم شما را به سمت غرب‌گرایی سوق دهد.

الف) نقاط قوت

- اندازه بزرگ جغرافیایی و جمعیتی: آمریکا سومین کشور دنیا از نظر اندازه (پس از روسیه و کانادا) و از نظر جمعیت (پس از چین و هند) است. آب و هوای مناطق آمریکا اغلب معتدل، اما در فلوریدا و هاوایی گرمسیری است.

- موقعیت جغرافیایی: ایالات متحده از لحاظ منابع معدنی و زمین‌های حاصل‌خیز کشاورزی غنی است و از موقعیت جوی متعادلی برخوردار است. علاوه بر آن، دارای سواحل گسترده و وسیع در هر دو سمت اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام و هم‌چنین خلیج مکزیک است. رودخانه‌ها تا محل‌های دوردست داخل قاره امتداد یافته‌اند و پنج دریاچه بزرگ در امتداد مرز کانادا، امکانات کشتیرانی بیشتری فراهم می‌کنند. این آبراهه‌های وسیع به تداوم رشد اقتصادی کشور طی سالیان متمادی کمک کرده و در به هم پیوستگی پنجاه ایالت آمریکا و تشکیل اقتصادی واحد نقش مهمی را ایفا کرده‌اند.

- منابع طبیعی متنوع: منابع طبیعی آمریکا شامل ذغال سنگ، مس، سرب، مولیبدن، فسفات، اورانیم، بوکسیت، طلا، آهن، جیوه یا نیکل، پتاس، نقره، تنگستن، روی، نفت و گاز طبیعی است.

- صنایع متنوع و قدرتمند: صنایع اصلی آمریکا عبارت‌اند از: نفت، فولاد، خودروهای موتوری، هوافضا، ارتباطات راه دور، صنایع شیمی، الکترونیک، فرآوری مواد غذایی، اقلام مصرفی، چوب، معدن و صنایع دفاعی.

داشتن بزرگ‌ترین حجم اقتصادی: در سال ۲۰۰۶ اقتصاد ایالات متحده آمریکا دارای بزرگ‌ترین تولید ناخالص ملی (GDP) در جهان به میزان ۱۳/۲۱ تریلیون دلار و بالاترین میزان تولید ناخالص داخلی سرانه ۴۴۰۰ دلار میان تمام اقتصادهای اصلی بوده است.

- سلامت و رشد اقتصادی مناسب: اقتصاد آمریکا با رشد پایدار، میزان بیکاری و تورم پایین و سطح بالایی از سرمایه‌گذاری و توسعه و پیشرفت سریع تکنولوژی همراه بوده است.

بهره‌وری بالای نیروی کار: شمار کارگران و مهم‌تر از آن بهره‌وری آنها به سلامت اقتصاد آمریکا به میزان تعیین‌کننده‌ای کمک کرده است. ایالات متحده در طول تاریخ خود رشد مستمری در نیروی کار تجربه کرده است. انتقال آسان نیروی کار نیز نقش مهمی در ظرفیت اقتصادی آمریکا برای هماهنگ شدن با شرایط در حال تغییر داشته است.

- وفور منابع گاز طبیعی: گاز طبیعی حدود یک‌چهارم مصرف انرژی آمریکا را شامل می‌شود. داخلی بودن، وفور و کارایی از ویژگی‌های گاز طبیعی آمریکاست.



- وفور منابع ذغال سنگ: ذغال سنگ حدود یک‌سوم تولید انرژی آمریکا و حدود ۲۳ درصد مصرف انرژی این کشور را تأمین می‌کند. ذغال سنگ یکی از مطمئن‌ترین منابع انرژی در آمریکاست که منابع آن نیاز این کشور را تا ۲۰۰ سال دیگر تأمین خواهد کرد.

- صنعت انرژی هسته‌ای بزرگ: انرژی هسته‌ای به طور معنی‌داری به تنوع‌بخشی و استقلال انرژی آمریکا کمک کرده است. برنامه هسته‌ای در آمریکا با سهم ۲۰ درصد بزرگ‌ترین، بالغ‌ترین و کاراترین صنعت انرژی هسته‌ای در جهان است.

- بالاترین جذب سرمایه از خارج: بخش عمده دلارهای جهانی به اقتصاد آمریکا سرازیر می‌شود تا صرف سرمایه‌گذاری در آمریکا، به ویژه خرید اوراق قرضه و بهادار دولت آمریکا شود. این شرایط موجب پیدایش مازاد در حساب سرمایه‌ای تراز پرداخت‌های خارجی آمریکا می‌شود.

- موقعیت ویژه دلار آمریکا: موقعیت دلار به عنوان ارز ذخیره جهان به آمریکا اجازه می‌دهد بیشتر از ظرفیت تولیدی خود مصرف کند، هزینه سنگین ماشین نظامی خود را تأمین و تسلط خود را بر اقتصاد جهانی حفظ کند.

- برتری تجاری: نقش دلار به عنوان ارز بین‌المللی به تجار و سرمایه‌داران آمریکایی اجازه می‌دهد مبادلات بین‌المللی را به ارز بومی خود انجام دهند. این امر تجار و سرمایه‌داران آمریکایی را از هزینه‌های مربوط به تبدیل ارز و ریسک‌های بازار ارز مصون می‌سازد و آنها را در مقایسه با تجار و سرمایه‌داران سایر کشورها در موقعیت برتری قرار می‌دهد.

ب) نقاط ضعف

- بدهی‌های داخلی بالا: بدهی ملی بالا (۹ تریلیون دلار)، بدهی شرکتی بالا (۹ تریلیون دلار)، بدهی رهنی بالا (بیش از ۱۰ تریلیون دلار تا پایان سال ۲۰۰۵)، بالا بودن دیون مراقبت‌های پزشکی (۳۰ تریلیون دلار)، بالا بودن دیون تأمین اجتماعی (۱۲ تریلیون دلار).

- بهره‌های سنگین بدهی‌ها: در سال مالی ۲۰۰۶ دولت ایالات متحده ۴۰۶ میلیارد دلار از بودجه خود را برای پرداخت بهره بدهی‌هایش به دارندگان اوراق بدهی ملی صرف کرده است، در حالی که پرداخت برای آموزش و پرورش در همین سال ۶۱ میلیارد دلار و برای بخش حمل و نقل ۵۶ میلیارد دلار بوده است. لذا رشد بدهی و پرداخت بهره آن، سرانجام به ورشکستگی ملی و سایر بحران‌های اقتصادی-اجتماعی منجر می‌شود. (Med Yones)



- نرخ پایین پس‌انداز داخلی: در پایان سال ۲۰۰۶، بدهی مصرف‌کنندگان آمریکایی حدود ۱۱ تریلیون دلار بوده است. طبق ارقام وزارت بازرگانی آمریکا، نرخ پس‌انداز شخصی برای سال ۲۰۰۶ منفی یک درصد بوده که بدترین وضعیت طی ۷۳ سال قبل از آن بوده است. (Ibid)

- بالاترین کسری تجاری: کسری تجاری ایالات متحده در سال ۲۰۰۶ با وارداتی به ارزش ۱/۸۶۹ تریلیون دلار به رقم ۸۵۰ تا ۸۷۵ میلیارد دلار رسید. این رقم حدود ۷ درصد تولید ناخالص داخلی ایالات متحده است. احتمال دارد کسری‌های زیاد تجاری آمریکا سبب شکست سیاست‌های تجاری آن کشور شود که خود باز بودن نظام تجارت جهانی را به مخاطره خواهد انداخت.

- بدهی خارجی بالا: در ژوئن ۲۰۰۷ بدهی خارجی ناخالص آمریکا به ۱۲ تریلیون دلار یا ۸۸ درصد تولید ناخالص داخلی و بدهی ناخالص عمومی (بدهی ملی) به رقم ۹ تریلیون دلار یا ۶۵ درصد تولید ناخالص داخلی رسیده است.

- خالص سرمایه‌گذاری خارجی منفی: بدهی خارجی سنگین به طور مشخص موجب تخریب وضعیت خالص سرمایه‌گذاری بین‌المللی ایالات متحده شده؛ چنان که در سال ۲۰۰۴ رقم آن منفی ۲۴ درصد تولید ناخالص داخلی آمریکا بوده است. طبق پیش‌بینی دفتر بودجه کنگره، وضعیت سرمایه‌گذاری خالص بین‌المللی آمریکا به منفی ۶۴ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۴ خواهد رسید.

- هزینه بهره استقراض بالا: هزینه بهره استقراض اضافه‌شده تا سال ۲۰۱۴ به ۱/۷ درصد تولید ناخالص داخلی بالغ خواهد شد که رقمی معادل ۲۵۰ میلیارد دلار در سال خواهد بود.

- روند منفی درآمد خالص سرمایه‌گذاری خارجی: در سال مالی ۲۰۰۶ درآمد خالص سرمایه‌گذاری خارجی برای آمریکا منفی ۷/۳ میلیارد دلار بوده است، در حالی که این رقم در سال ۲۰۰۵ برابر مثبت ۱۱/۳ میلیارد دلار بود. (آنچه بسیار اهمیت دارد روندهای منفی در این ارقام است.)

- تنزل ارزش دلار: طی چند سال اخیر ارزش دلار به تدریج کاهش یافته و رواج ذخیره بودن آن به صلابت گذشته نیست و اخیراً به رکود بی‌سابقه پایین‌ترین ارزش مبادله در برابر یورو رسیده است. در این شرایط بسیاری از کشورها (مانند لیبی، ونزوئلا، اندونزی، مالزی، ایران، چین و روسیه) شروع به تبدیل ذخایر دلاری خود به یورو کرده‌اند.

- توزیع نابرابر درآمدها: بین کشورهای صنعتی، آمریکا رتبه بسیار بالایی در نابرابری توزیع دارد؛ به طوری که ۱۰ درصد ثروتمندترین افراد جامعه به میزان



۱۵/۹ برابر ۱۰ درصد فقیرترین افراد جامعه و ۲۰ درصد ثروتمندترین افراد جامعه به میزان ۸/۴ برابر ۲۰ درصد فقیرترین افراد جامعه درآمد دارند.

ج) فرصت‌ها

- برتری قدرت نظامی: پیروزی در جنگ‌های جهانی اول و دوم و خاتمه جنگ سرد، آمریکا را به عنوان قدرتمندترین کشور مطرح کرده است.

- پیشتاز جهانی شدن: امروز در دوره جهانی‌سازی (جهانی شدن) سرمایه‌گذاران و بنگاه‌های آمریکایی بر تمام جهان تأثیرگذارند.

- قدرت مصرف: اقتصاد بسیاری از شرکای تجاری آمریکا مانند چین، به طور عمده به صادرات، به خصوص صادرات به آمریکا وابسته است.

- رتبه اول تجاری: در بحث تجارت بین‌المللی، ایالات متحده آمریکا مهم‌ترین کشور در جهان محسوب می‌شود. آمریکا برای چندمین دهه در جهان پیشتاز واردات بوده و در همان حال، یکی از سه کشور اول صادرکننده جهان است.

- نفوذ جهانی دلار: از آنجا که آمریکا پیشرو کشورهای جهان در واردات است، حجم انبوهی از دلارهای آمریکایی در سراسر جهان در گردش است و بسیاری از کشورها از ذخایر دلاری به عنوان پشتوانه پول رایج خود استفاده می‌کنند. دلار آمریکا سهم دوسوم کل ذخایر جهانی را دارد که موقعیتی بسیار ویژه برای این پول فراهم کرده است. نزدیک ۷۰ درصد مبادلات تجاری جهان به دلار انجام می‌گیرد. روزانه میلیاردها دلار نفت در بازار جهانی خریداری می‌شود که اکثر آنها با واحد پولی «دلار» انجام می‌گیرد. این مبادلات که ارزش آنها ماهانه حدود ۳۰۰ میلیارد دلار است، عمدتاً در بورس‌های لندن و نیویورک صورت می‌گیرد.

- مرکزیت تجارت جهانی: ایالات متحده به عنوان مرکز اصلی تجارت جهانی، از اهرم‌هایی برخوردار است که سایر کشورها فاقد آن هستند.

- تنوع منابع عرضه واردات نفت: در خلال ۱۵ سال گذشته، آمریکا با متنوع ساختن منابع عرضه نفت مورد نیاز خود از وابستگی به کشورهای اوپک و نیز عرضه‌کنندگان خلیج فارس کاسته است.

د) تهدیدها

- کاهش رقابت‌پذیری تجاری: کسری تجاری آمریکا نشان می‌دهد شرکت‌های خارجی در رقابت با شرکت‌های آمریکایی از رقابت‌پذیری بالاتری برخوردار بوده‌اند. در یک اقتصاد جهانی، بازی اصلی، رقابت است و ایالات متحده توان رقابت با هزینه‌های پایین صنعت چین یا هزینه‌های پایین خدمات هندوستان را ندارد. چند



شرکت بزرگ ایالات متحده مانند اینتل، بوئینگ، جنرال موتور و فورد در حال بستن کارخانجات داخلی و اخراج کارکنان خود به دلیل کاهش تقاضا و افزایش رقابت جهانی هستند.

- **وابستگی مالی:** آمریکا باید در هر روز جریان سرمایه‌ای بالغ بر ۴ میلیارد دلار را از سایر مناطق جهان برای تأمین مالی کسری تراز تجاری خود جذب کند. علاوه بر اینکه آمریکا سرمایه‌گذاری‌های بزرگی در اطراف جهان کرده که به طور متوسط بین ۵۰۰ میلیارد تا ۱۰۰۰ میلیارد دلار در سال است. این دو باید با ورود سرمایه به آمریکا جبران شود که نیازمندی مالی بین‌المللی آمریکا را به روزانه ۸ میلیارد دلار بالغ ساخته است.

- **بدهی خارجی بالا:** به دلیل این کسری‌های سنگین، آمریکا بدهی خارجی حدود ۲/۷ هزار میلیارد دلاری در پایان سال ۲۰۰۵ بار آورده است. مهم‌تر اینکه بدهی ناخالص خارجی ایالات متحده برابر ۱۴ هزار میلیارد دلار است، زیرا باید ذخایر سنگین دلاری را که نزد کشورهای جهان است و هر زمان احتمال دارد به پول یا سایر دارایی‌ها تبدیل شود، جزء بدهی خارجی آمریکا حساب کنیم.

- **افزایش ریسک سرمایه‌گذاری برای خارجی‌ان:** خطر اصلی که کسری‌های خارجی و قرضه خارجی برای اقتصاد آمریکا خواهد داشت، کاهش تند بالقوه یا حتی حذف و معکوس شدن جریان سنگین ورود سرمایه به آمریکاست که این کشور برای تأمین مالی کسری خارجی خود به آن وابسته است. قطع این جریان به سرعت موجب کاهش یا سقوط سریع و سنگین نرخ دلار در برابر سایر ارزها خواهد شد. این مسئله در برگشت، قیمت کالاهای وارداتی آمریکا و نیز قیمت کالاهای داخلی را که رقیب آنهاست، بالا خواهد برد. نرخ‌های بهره دست‌کم به میزان نرخ تورم افزایش خواهد یافت و احتمالاً این افزایش بیش از آنچه به عملکرد فدرال رزرو در کاستن از فشار تورمی مربوط باشد، از کاهش بیشتر ارزش دلار ناشی خواهد شد. در پاسخ به شرایط فوق، بازارهای اوراق سهام و مسکن به طور اجتناب‌ناپذیری، شاید به تندی، دچار رکود شوند.

- **کاهش قریب الوقوع بیشتر ارزش دلار:** حتی اگر «به طور ساده» هدف تعدیل کاهش کسری حساب جاری به نصف میزان فعلی باشد (بر اساس این دیدگاه که یک نرخ کسری ۳ تا ۳/۵ درصد در نهایت سطح بدهی خارجی به تولید ناخالص داخلی را ثابت نگه می‌دارد و از این رو قابل تداوم است)، دلار هم اکنون دست‌کم ۲۰ درصد بیشتر از آنچه باید باشد، ارزش‌گذاری شده است و به همین میزان باید کاهش ارزش یابد.



- **خطر رکود:** کاهش ارزش غیرقابل اجتناب دلار، حتی اگر به طور ناقص انجام شود، می‌تواند نرخ تورم فعلی ۲-۳ درصدی را دو برابر کند و دست کم تا ۴-۶ درصد بالا ببرد. این خود موجب خواهد شد فشار بر بالا رفتن نرخ‌های بهره افزایش یابد و آن را از سطح فعلی به سطح ۷-۸ درصد افزایش دهد و به صورتی موجه در برخی سناریوها، حتی در یک دوره زمانی آن را دو رقمی کند. بدین ترتیب، اقتصادی که قبل از این در مسیر رکود بوده است، رو به سراشیبی می‌گذارد.

- **خطر وقوع تورم:** تداوم تضعیف دلار موجب تورم غیرقابل کنترل می‌شود. بر چنین زمینه‌های نگران‌کننده اقتصادی باید افزایش بهای نفت را نیز بیفزاییم.

- **خطر سقوط دلار:** اگر سرمایه‌گذاران خارجی ناگهان دلار را کنار بگذارند و ارزش دلار سقوط کند، بازارهای مالی آسیب جدی خواهند دید. هم‌چنین سقوط ارزش دلار توانایی فدرال رزرو را در کاهش نرخ بهره‌وری مقابله با شرایط رکود داخلی محدود می‌سازد. این ترس با افزایش نگرانی‌ها درباره قیمت بالای نفت خام بدتر شده است.

- **خطر تبدیل گسترده دلار:** نزدیک به ۷۰ درصد ذخیره ارزی بانک‌های مرکزی آسیا که بالغ بر ۴/۱ تریلیون دلار تخمین زده می‌شود، به دلار است. کشورهای اوپک نیز مبالغ متنابهی به صورت دلار و اوراق بهادار آمریکا در اختیار دارند. ۷۵ درصد ذخایر ارزی روسیه از دلار تشکیل می‌شود، در حالی که حجم عمده مبادلات تجاری این کشور با اتحادیه اروپاست. با ادامه تضعیف دلار تمام این کشورها ناچار خواهند شد بخش عمده‌ای از ذخایر دلار خود را به یورو یا سایر ارزها تبدیل کنند. در این صورت، نظام مالی اقتصاد جهان با بحران جدی مواجه خواهد شد.

- **خطر کنار گذاشته شدن دلار:** منحصر بودن انجام مبادلات نفت به دلار یکی از پایه‌های اصلی سیستم مالی کنونی است. تضعیف رابطه بین نفت و دلار به سرعت پایه‌های تسلط دلار بر اقتصاد جهان را تضعیف خواهد کرد. طبق این نظریه، بزرگ‌ترین کابوس دولت آمریکا آن است که کشورهای اوپک انحصار قیمت‌گذاری و فروش نفت به دلار را متوقف سازند و بخش قابل توجهی از مبادلات نفتی خود را به یورو انجام دهند. در این صورت بانک‌های مرکزی سایر کشورها ناچار خواهند شد بخش زیادی از ذخیره دلاری خود را به فروش برسانند و به جای آن یورو خریداری کنند. در نتیجه، ارزش دلار به میزان ۲۰ تا ۴۰ درصد سقوط خواهد کرد که خود موجب پیدایش روند تورمی شدید در آمریکا خواهد شد. صاحبان سرمایه دلارهای خود را از آمریکا به سایر کشورها منتقل خواهند کرد، بازار بورس سقوط خواهد کرد و سیستم بانکی آمریکا با بحرانی گسترده مواجه خواهد شد. این



وضعیت دولت آمریکا را در پرداخت اصل و سود بدهی‌های خود با مشکل روبه‌رو خواهد کرد و ادامه کسری تراز پرداخت‌های خارجی را برای آن غیرممکن خواهد ساخت. گسترش بحران به سایر بخش‌های اقتصاد موجب پیدایش بیکاری گسترده و فرورفتن کل اقتصاد آمریکا در رکود اقتصادی ساختاری شدید خواهد شد. بحران آمریکا با سرعت به سایر کشورها گسترش خواهد یافت و کل اقتصاد جهان را در کام رکودی نظیر رکود دهه ۱۹۳۰ فرو خواهد برد. در چنین شرایطی، تسلط اقتصادی و نظامی آمریکا بر جهان در فرصت نسبتاً کوتاهی به پایان خواهد رسید.

- **روند خطرناک کسری تجاری:** انباشت کسری‌های خارجی آمریکا این کشور را به بزرگ‌ترین بدهکار جهانی تبدیل کرده است. کسری‌ها از دهه ۱۹۸۰ که آمریکا هنوز بزرگ‌ترین کشور بستانکار جهان بود، شروع شد و به یک مفهوم، ذخایری که طی نیم قرن قبل از آن یا بیشتر انباشت شده بود، به مصرف رسید و هم اکنون چنین نقطه اتکایی وجود ندارد.

- **تشدید کسری بودجه:** رشد کسری بودجه تجدید حیات شده می‌تواند اقتصاد آمریکا را در شرایط فرودی سخت قرار دهد. در وضعیت کنونی، کسری بودجه بزرگ‌تر مطمئناً به کسری تجاری بزرگ‌تر (مانند آنچه در دهه ۱۹۸۰ اتفاق افتاد) منجر خواهد شد. مهم‌تر از آن، فقدان ضمنی نظم مالی در آمریکا ممکن است اطمینان به دلار را خدشه‌دار سازد و سرمایه‌گذاران خارجی (حتی خود آمریکاییان را) وادار کند به سایر ارزها گرایش یابند.

- **هماوردی یورو با دلار:** با به وجود آمدن یورو، برای اولین بار یک جایگزین مالی بین‌المللی برای دلار فراهم شد که موقعیت انحصاری دلار را زایل کرد. یورو برای نخستین بار در تاریخ مدرن به آلترناتیوی واقعی برای دلار در جذب سرمایه‌گذاری‌های سرگردان بین‌المللی تبدیل شده است.

- **وابستگی به سوخت‌های نفتی:** بیش از ۵۰ درصد بنزین، سوخت هواپیما، نفت گرمایشی، سوخت موتور دیزل و سایر تولیدات نفتی از دوازده کشور خارجی یا بیشتر تأمین می‌شود. برخی از این کشورها دوست آمریکا هستند و برخی هم دوست نیستند.

- **وابستگی نفتی:** در حال حاضر ۵۰ درصد نفت مصرفی آمریکا از کشورهای خارجی تأمین می‌شود. طبق پیش‌بینی‌ها، این مقدار به ۶۰ درصد طی ده سال آینده بالغ خواهد شد و حتی از آن فراتر خواهد رفت. این خود نتیجه افزایش تقاضا از یک سو و کاهش عرضه داخلی از سوی دیگر است.

- **وابستگی غنی‌سازی اورانیوم:** آمریکا برای خدمات غنی‌سازی اورانیوم خود به



منابع خارجی وابسته است. راکتورهای آمریکا در سطح فعلی عملیات خود به ۱۲ میلیون SWU در سال خدمات غنی‌سازی نیاز دارند که ۸ میلیون واحد آن در داخل به صورتی اقتصادی قابل تأمین است و کل ظرفیت انجام این خدمات در داخل نیز ۱۱ میلیون واحد است.

افزایش بهای نفت: با رشد سریع چین، هندوستان و سایر کشورهای در حال توسعه تقاضای برای نفت افزایش یافته است که ادامه آن عرضه انرژی را با تنگنا مواجه خواهد ساخت و سبب افزایش چاره‌ناپذیر قیمت‌های نفت خواهد شد. این وضعیت به طور معکوس بر هزینه‌های حمل و نقل و انرژی اثر خواهد گذاشت و موجب کند شدن رشد اقتصادی در آمریکا خواهد شد.

تضعیف مصرف‌کنندگان آمریکایی: در سال‌های اخیر (هم اکنون ۲۰۰۶) دلار آمریکا حدود ۴۰ درصد از ارزش خود را در قبال یورو و سایر ارزهای عمده از دست داده است. به عبارت دیگر، قدرت خرید شهروندان آمریکایی به میزان زیادی کاهش یافته است. با این حال، هنوز گروه‌های دارای درآمدهای پایین آمریکا که عمدتاً کالاهای چینی مصرف می‌کنند، افزایش قیمت واردات را احساس نکرده‌اند، زیرا با مداخله بانک مرکزی چین کاهش ارزش دلار در برابر چین اتفاق نیفتاده است. اگر چین اجازه دهد این تعدیل رخ دهد، قیمت کالا برای گروه‌های کم‌درآمد آمریکایی تا ۵۰ درصد یا بیشتر افزایش خواهد یافت.

خطر از دست رفتن اطمینان: بدترین چیزی که ممکن است اتفاق بیفتد از دست رفتن اطمینان در اقتصاد آمریکاست. اگر بانک‌های خارجی دچار اضطراب شوند و سعی در تبدیل دلارهای خود کنند، بحران اقتصادی وخیم و بهبود آن بسیار مشکل‌تر خواهد شد که خطر اساسی برای ارزش دلار، نرخ‌های بهره، بازار سهام و اساساً برای کل اقتصاد آمریکا خواهد داشت.

۵. ماتریس عوامل

ماتریس عوامل مهم داخلی و خارجی اقتصادی آمریکا که پاسخ سؤال محوری تحقیق است، در زیر خلاصه شده است.



ماتریس عوامل راهبردی اقتصادی آمریکا

ضعفها	قوتها
<ol style="list-style-type: none"> ۱. بدهی‌های داخلی بالا ۲. بهره‌های سنگین بدهی‌ها ۳. نرخ پایین پس‌انداز داخلی ۴. بالاترین کسری تجاری ۵. بدهی خارجی بالا ۶. خالص سرمایه‌گذاری خارجی منفی ۷. هزینه بهره استقراض بالا ۸. روند منفی درآمد خالص سرمایه‌گذاری خارجی ۹. تنزل ارزش دلار ۱۰. توزیع نابرابر درآمدها 	<ol style="list-style-type: none"> ۱. موقعیت جغرافیای طبیعی ۲. صنایع متنوع و قدرتمند ۳. داشتن بزرگ‌ترین حجم اقتصادی ۴. رشد اقتصادی مناسب ۵. بهره‌وری بالای نیروی کار ۶. وفور منابع ذغال سنگ و گاز طبیعی ۷. صنعت انرژی هسته‌ای بزرگ ۸. بالاترین جذب سرمایه از خارج ۹. موقعیت ویژه دلار آمریکا ۱۰. برتری تجاری
تهدیدها	فرصتها
<ol style="list-style-type: none"> ۱. وابستگی مالی ۲. بدهی خارجی بالا ۳. افزایش ریسک سرمایه‌گذاری برای خارجیان ۴. خطر رکود ۵. خطر وقوع تورم ۶. خطر سقوط دلار ۷. روند کسری تجاری و کاهش رقابت‌پذیری تجاری ۸. تشدید کسری بودجه ۹. رقابت یورو ۱۰. وابستگی نفتی و افزایش بهای نفت 	<ol style="list-style-type: none"> ۱. برتری قدرت نظامی ۲. پیش‌تاز جهانی شدن ۳. قدرت مصرف ۴. رتبه اول تجاری ۵. نفوذ جهانی دلار ۶. مرکزیت تجارت جهانی ۷. تنوع منابع عرضه واردات نفت

نتیجه‌گیری

رتبه اول آمریکا در جهان از لحاظ قدرت اقتصادی و قدرت نظامی فرصت‌های هژمونیک زیادی برای این کشور فراهم کرده است. در سایه همین فرصت‌ها آمریکا ضمن ایجاد رفاه داخلی، در سطح جهانی به مداخله‌های گسترده در کشورها پرداخته و اقدام به دولت‌سازی کرده است.

هزینه‌های حرکت‌های توسعه‌طلبانه آمریکا هم اکنون آشکار شده و در قالب بدهی‌های سنگین داخلی و خارجی و نیز کسری‌های حجیم بودجه و تراز تجاری، خطر سقوط ارزش پول ملی و معکوس شدن جریان سرمایه به آمریکا نمود یافته است. اینک آمریکا با شرایط رکود داخلی دست و پنجه نرم می‌کند. بحران اقتصادی و روند کسری‌های تجاری و بودجه و نیز روند انباشت بدهی‌ها علامت خطری است برای سیاست‌سازان ایالات متحده که کاهش اعتبار و اقتدار جهانی و بحران اعتماد



ملی را در پی داشته و هزینه‌های دولت آمریکا را به شدت افزایش و درآمدهای آن را کاهش داده است. کاهش درآمدها و افزایش هزینه‌ها، قدرت و حتی امنیت ملی آمریکا را تهدید می‌کند.

آمریکا با همه توان اقتصادی و نظامی خود نتوانسته و نخواهد توانست نظام تک قطبی با محوریت خود را در جهان پیاده کند. حرکت چین و به طور کلی آسیا در کنار واقعیت اروپا این نکته را روشن می‌سازد که شاهد جهانی چند قطبی هستیم و خواهیم بود. رشد اقتصادی چین که طی دو دهه گذشته با نرخ نسبتاً پایدار ۸ درصدی خود را نشان داده است، در آینده نه چندان دور جایگاه اول اقتصادی جهان را برای آن کشور به ارمغان خواهد آورد.

در پایان علاوه بر قدرت سیاسی، فرهنگی و معنوی در عرصه رویارویی و رقابت اقتصادی آنچه می‌تواند برای جمهوری اسلامی ایران در برابر ایالات متحده آمریکا یک مقابله راهبردی اقتصادی به حساب آید، نقشی است که ایران می‌تواند در متقاعد کردن اعضای اوپک به تغییر روال جاری آن سازمان در فروش نفت به دلار آمریکا داشته باشد. با توجه به وضعیت حاضر در مقاله آمده است، هم اکنون زمینه چنین حرکتی فراهم است و این حرکت در صورت به نتیجه رسیدن، عامل محدودکننده بزرگی برای حرکت‌های توسعه‌طلبانه آمریکا خواهد بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



منابع فارسی

- گلیپور، مرتضی (۱۳۸۶)، «جنگ اقتصادی برای دلار»، ایران، ش ۳۸۰۸، ۱۹ آذر.

منابع لاتین

- American Leadership in the Emerging Global Economy, www. umsl. edu /services/ govdocs/ erp/1997/chap7.pdf
- Bergsten C, Fred (2007), “The Current Account Deficit and The US Economy” , February 1, available at: <http://www.senate.gov/~budget/republican/hearingarchive/testimonies/2007/2007-02-01Bergsten.pdf>
- ECB, The Accumulation of Foreign Reserves PDF (816 KB)
- Economic Report of the President 1997, American Leadership in the Emerging Global Economy, University of Missouri-St. Louis, www. umsl.edu/ services/ govdocs/ erp/1997/ chap7.pdf
- http://en.wikipedia.org/wiki/Economy_of_the_United_States
- <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/us.html>
- IMF: Currency Composition of Official Foreign Exchange Reserves PDF (84 KB)
- Foster, John Bellamy and Robert W. McChesney, (2004), “The Geopolitics and Political Economy of U.S. Imperialism”, xcerpted from the book, Pox Americana, Exposing the American Empire, Monthly Review Press.
- National Energy Security Post 9/11 ,United States Energy Association, June 2002. Available At: www.usea.org/Publications/Documents/USEAReport.pdf
- Yones Med (2007), “U.S. Economy Risks and Strategies for 2007-2017”, International Institute of Management (IIM), Policy White Paper, (V1.3) March 15th, 2007: <http://www.iim-edu.org/>

